

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل دوره امامت حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام مسئله صلح ایشان است که حتی دوستان پاک‌دل ولی ناآگاه ایشان نسبت به آن معترض شدند. این پیچیدگی از اینجا آغاز شد که به نقل جناب شیخ مفید، معاویه بن ابی‌سفیان بعد از امضای قرارداد صلح، بی‌درنگ از شام بیرون آمد و خود را به نَخِیْلَه، مرکز تجمع نیروها رساند. ظهر روز جمعه بود، نماز جمعه برپا شد، او برای مردم خطبه خواند و مطالبش را چنین آغاز کرد:

من با شما جنگیدم تا نماز به پا دارید و روزه بگیرید و حج به جا آوردید و یا زکات دهید، زیرا شما خود اهل نماز و روزه و حج و زکات بودید و آنها را به جا می‌آوردید. من با شما جنگیدم تا سلطه خود را بر شما ثابت کنم و این را خدا به من داد و شما ناراضی و ناخرسند بودید. توجه داشته باشید، همانا من در حضور حسن بن علی علیه السلام تعهدهایی داده‌ام، بدانید که همه را زیر پا می‌نهم و به هیچ یک وفا نخواهم کرد.

وی آنگاه به سوی کوفه حرکت کرد و چند روزی در آن شهر اقامت گزید و مهره‌های خود را در پست‌های مختلف جایگزین کرد و روزی در حضور مردم برفراز منبر رفت و خطبه‌ای خواند و نام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به زبان جاری کرد و آنچه ناصواب و نامناسب بود، نسبت به آن حضرت گفت و سپس در مورد امام مجتبیٰ علیه السلام سخنانی گفت که سزایش نبود.

در پی اعلان نقض پیمان و شکستن تعهدها از سوی معاویه بن ابی‌سفیان، تهاجم تبلیغاتی گسترده‌ای علیه امام مجتبیٰ علیه السلام از سوی دشمن و دوستان نادان آغاز گردید. دشمن به خاطر شکستن روح مقاومت و صبر و ایستادگی در یاران سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان نادان به جهت دلسوزی و ترس از سلطه و سیطره معاویه، هر یک زبان به اعتراض گشودند.

بنابراین معترضان امام علیه السلام دو گروه بودند که خواهیم گفت و لازم است گفته شود؛ چون امام در مقام پاسخ به هر یک وجهی از حکمت‌های صلح را بیان می‌فرمایند و از اینجا معلوم می‌گردد تمام صبر امام حسن علیه السلام که صبوری ایشان در مقابل دوست و دشمن است در حالیکه بقیه امامان علیهم السلام صبرشان در مقابل دوستان نبوده.

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبی‌ع‌ا

## گروه اول : معترضان وابسته به دشمن

۱) سفیان بن ابی لیلی: او فردی خبیث و پلید بود و از سوی خوارج تغذیه فکری می‌شد، و در زمان حکومت عدل علی‌ع‌ا نیز به مخالفت برخاسته بود، خدمت آن حضرت آمد و با کلماتی که نشان از روح پلیدش داشت به امام مجتبی‌ع‌ا گفت: «السلام علیک یا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِینَ؛ سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان!» امام‌ع‌ا که وی را می‌شناخت، با چهره‌ای برافروخته فرمودند:

«وای بر تو! ای خارجی با من به خشونت سخن مگوی، زیرا آن چیزی که باعث صلح شد، رفتار و کردار ناپسند و ناهنجار شما بود. شما پدرم را کشتید و سپس بر من خنجر کشیدید و اردوگاهم را غارت کردید. شما آن‌گاه که به جنگ صفین می‌رفتید، دینتان در جلو دنیایتان بود و امروز که دیگر دنیایتان مقدم بر دینتان می‌باشد [چنین برخورد ناسالمی داری].»

وای بر تو! من دیدم که به مردم کوفه نمی‌شود اعتماد کرد، هر کس بخواهد به کمک آنان پیروز شود شکست خواهد خورد. دونفر از اینان با یکدیگر توافق ندارند. پدرم از ناحیه آنان سختی کشید و زجرهای زیادی را تحمل کرد. این کوفه به زودی خراب می‌شود، چرا که مردمش در دین خدا تفرقه ایجاد کردند و گروه گروه گشتند.»

## ۲) عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر نیز از افراد فرومایه‌ای بود که دشمنی‌اش با اهل بیت(ع) زبان زد و مشهور بود. او در مورد صلح، به امام مجتبی‌ع‌ا اعتراض کرد و قرار صلح را ناشی از ترس و زبونی آن حضرت دانست.

امام حسن‌ع‌ا خطاب به وی فرمودند: گمان می‌کنی من از روی ترس و زبونی با معاویه صلح کردم؟! وای بر تو! چه می‌گویی؟ مگر ممکن است؟! من فرزند شجاع‌ترین مردان عربم، فاطمه سرور زنان عالم مرا به دنیا آورده. وای بر تو! هرگز ترس و ناتوانی در من راه ندارد، علت صلح من، وجود یارانی همچون تو بود که ادعای دوستی با من داشتید و در دل نابودی مرا آرزو می‌کنید، چگونه به نصرت و یاری شما می‌شود اعتماد کرد؟!»

امام مجتبی‌ع‌ا ضمن جواب صریح به چنین افرادی افشاگری می‌نمود و ماهیت خبیث و پلید آنان را روشن می‌کرد. بدیهی و روشن بود که اینان از اعتراض خود، هدفی جز شکست روحیه و سرکوبی فرزند رسول خداﷺ و اهل بیت‌ع‌ا نداشتند. امثال این افراد فراوان بودند که ما برای نمونه تنها به دوتن از آنان اکتفا کردیم.

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

## گروه دوم : معترضان دلسوز و علاقمند!

امام حسن علیه السلام از جانب گروهی دلسوز و حامی ناآگاه، نسبت به صلح، مورد اعتراض قرار گرفت. آنان چون ماهیت معاویه و دست اندرکاران حکومت شام را (با توجه به هجده ماه درگیری در صفین و خباثت آنان در تعرض به کودکان و نوامیس و عرض و آبروی بسیاری از صحابه و...) می شناختند، احساس خطر نسبت به خود و کیان اسلام می کردند و وحشت و اضطراب فوق العاده ای داشتند. امام مجتبیٰ علیه السلام که بر نیت پاک آنان آگاه بود، در پاسخشان خطر ادامه درگیری و نبود یارانی باوفا و ... را مطرح می ساخت و گوشزد می کرد که باید نهضت را گونه ای دیگر آغاز نمود تا در نسل های آینده نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیره پربرکت اهل بیت علیهم السلام به صورت جاوید و مستمر همچون خورشید تابان، در برابر همه ظلمت ها و تاریکی ها جلوه گر شود.

سخنان امام حسن مجتبیٰ علیه السلام با "مالک بن ضمره"، "حجر بن عدی"، "عدی بن حاتم"، "بشر همدانی" و ابوسعید عقیصائیمی و... گواه صادقی است بر مطالب فوق:

### (۱) مالک بن ضمره

مالک از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و از ملازمان صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوذر غفاری بوده است. وی به حالت ناراحتی و اعتراض بر امام مجتبیٰ علیه السلام وارد شد و درباره صلح پرسید؟

**امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:** ترسیدم ریشه مسلمانان از زمین کنده شود و کسی از آنان باقی نماند، از این رو خواستم با مصالحه ای که صورت گرفت، حافظ و نگه داری برای دین باقی بماند.

پس امام حسن علیه السلام برای حفظ جان مسلمانان و بقای اسلام، تن به مصالحه دادند و حاضر شدند آن همه سرزنش و شماتت را از دوست و دشمن بشنوند.

### (۲) حُجْر بن عدی: او یارفداکار و باوفای امیرمؤمنان علیه السلام بود.

سلطه معاویه به گونه ای بر یاران امام سخت و وحشتناک بود که حُجْر این اسوه مقاومت و قهرمان عقیده و ایمان نیز با دلی اندوهگین خدمت حضرت رسید و معترضانه چنین گفت:

« به خدا قسم دوست داشتم که می مردم و همگی با تو جان می دادیم و چنین ماجرای را نمی دیدیم. اکنون ما شکست خورده و غم زده به خانه های خود باز می گردیم و دشمنان ما شاد و پیروز به شام برمی گردند.»

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

امام علیه السلام دست حُجر را گرفتند و او را به گوشه‌ای خلوت برده و فرمودند:

« ای حُجر! سُخت را در مجلس معاویه شنیدم، ولی هر انسانی مجبور نیست هر آنچه را که تو دوست داری دوست بدارد و رأی و نظرش همانند افکار تو باشد، به خدا قسم! من صلح را نپذیرفتم، مگر به خاطر بقای شما و اراده خداوند متعال در هر روز به گونه‌ای است.»

### ۳) عدی بن حاتم

او نیز اعتراضی همانند حُجر بن عدی کرد. امام علیه السلام در پاسخش فرمودند: من دیدم مردم اشتیاق فراوانی به صلح دارند و از جنگ بیزارند، بنابراین، نخواستیم جنگ را به آن‌ها تحمیل کنم و بهتر دانستم به روزی که موعد آن خواهد رسید موکول نمایم، زیرا اراده خداوند هر روز به گونه‌ای است.

### ۴) بَشر همدانی

بَشر با امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در مدینه ملاقات کرد و رو در روی امام ایستاد و گفت: «السلام علیک یا مُذَلَّ الْمُؤْمِنِینَ، سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان»

امام علیه السلام جواب سلامش را داده و فرمودند: بنشین و او نشست. در جواب او فرمودند: من مؤمنان را خوار نکردم، بلکه به آن‌ها عزت بخشیدم، قصدم از صلح این بود که شما را از مرگ برهانم، زیرا دیدم یارانم آماده جنگ نیستند.

### ۵) ابوسعید عقیصاتی

ابوسعید نیز برخوردی همانند بقیه داشت. وقتی خدمت حضرت رسید و در مورد پذیرش صلح انتقاد نمود، چنین گفت: ای پسر رسول خدا! چرا در برابر معاویه سستی کردی و صلح با او را پذیرفتی؟ تو خود میدانی که حق با تو است و معاویه فردی گمراه و سرکش است.

امام علیه السلام در پاسخش فرمودند: مگر من حجت خدا بر بندگانش نیستم و بعد از پدرم پیشوای مسلمانان نمی‌باشم؟ ابوسعید گفت: چنین است. حضرت فرمودند: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم نفرمودند: «حسن و حسین هر دو امام و پیشوای شمایند، قیام کنند یا ساکت باشند» گفت: آری.

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبی‌علیه السلام

حضرت فرمودند: پس من امام و پیشوای شمایم، با آنان به جنگ برخیزم و یا مصالحه نمایم. ابوسعید! من به همان جهت با معاویه صلح کردم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با قبیله بنی ضمیره و قبیله بنی اشجع و مردم مکه در حدیبیه صلح کردند. آنان کافران به نزول قرآن بودند و معاویه و یارانش کافران به تأویل و تفسیر صحیحند. وقتی من از جانب خدای متعال امام مسلمانانم، نباید در جنگ یا صلح، مرا متهم به نادانی کنید، اگر چه حکمت و علت آن را ندانید و امر بر شما مشتبه گردیده باشد.

ای ابوسعید! آن گاه که خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و پسری را کشت و دیواری را تعمیر و بازسازی نمود، موسی علیه السلام که بر اثر آگاه نبودن به حکمت و علت آن کارها خشمگین شده بود، آیا وقتی خضر علیه السلام حکمت آن‌ها را بیان کرد، آرام و خشنود نگردید؟ و اکنون شما هم در مورد کاری که حکمت آن را نمی‌دانید و بر من می‌شورید، اگر من این کار را نمی‌کردم، حتی یک نفر از یاران و شیعیانم در روی زمین زنده نمی‌ماند و همگی را می‌کشتند. امام حسن مجتبی علیه السلام در این گفتگو عملکرد خود را همانند کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و برخوردارهای این چنینی را پشتوانه‌ای برای مصالح عمومی امت اسلامی می‌شمارد، گرچه مردم از آن آگاهی نداشته باشند و پیش‌داوری امت خود را به ماجرای خضر و موسی علیه السلام تشبیه می‌کند و می‌فرماید: همان‌گونه که موسی بعد از اطلاع بر مصالح کارهای خضر اظهار خشنودی کرد و سر تسلیم فرو آورد، شما هم باید چنین باشید.

و آنچه را که امام حسن علیه السلام به ابوسعید عقیصا فرمودند: پائین‌ترین حدّ از مراتب معرفت به امام علیه السلام است چنانچه در حدیث امام صادق علیه السلام نیز آمده است:

أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ إِنَّهُ عَدْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا دَرَجَةَ التُّبُوءَةِ وَ وَارِثُهُ وَ أَنْ طَاعَتُهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ؛ پایین‌ترین حدّ معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله [جز در نبوت] و وارث آن حضرت می‌باشد، و اینکه اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول خداست، و تسلیم شدن به او در هر کار، و ارجاع دادن هر چیزی به ایشان و سپس برگرفتن نظر امام در آن مورد است.

اگر شخصی به درجه ارجاع و تسلیم نسبت به امام علیه السلام نرسد، اصلاً مؤمن نخواهد بود. این تسلیم البته دارای درجات است. هرچه ایمان شخص کامل‌تر شود، درجه تسلیم او بالاتر می‌رود. پایین‌ترین حدّ آن این است که انسان بنای بر اطاعت و تسلیم نسبت به ائمه علیه السلام داشته باشد و بطور کلی می‌توان گفت که اصولاً ایمان بدون تسلیم (لااقل در پایین‌ترین درجه‌اش) محقق نمی‌شود. چنانکه فرموده‌اند:

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

لا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ؛ بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آنکه معرفت خدا و رسول او و همه امامان و امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت ارجاع دهد و تسلیم ایشان باشد.

و این یکی از اموری است که وجودش برای سلامت دین در زمان غیبت ضرورت دارد و ما باید نسبت به تمام اوامر و نواهی صادره از معصومین علیهم السلام مطیع باشیم و نسبت به تمام افعال آنها تسلیم باشیم یعنی از عملکرد آنان سؤال نکنیم.

اما در باب صلح امام مجتبیٰ علیه السلام تحلیلی هم وجود دارد. بدانید **صلح، شعار خدعه‌گونه‌ای بود که از طرف معاویه مطرح شد.**

**صلح** از جمله واژه‌هایی است که زیبایی ویژه‌ای دارد و برای هر انسانی آرام بخش و جاذب است، به خصوص هنگامی که زمینه برتری حق بر باطل را فراهم آورد. حال اگر گروه منحرف و باطل پیشه چنین واژه‌ای را شعار خود ساخته باشند، به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام [كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ] می‌خواهند در سایه آرامش به اهداف شیطانی خود برسند و از مشکلاتی که جبهه حق برای آنان فراهم آورده، بگریزند. شیوه‌ای که معاویه در صفین پیش گرفت و با بلند نمودن قرآن بر فراز نیزه از فشارهای کمرشکن لیلۃ الیهیر گریخت، اینک نیز در برابر حسن بن علی (ع) واژه صلح را شعار خود قرار داده و دلسوزی امین گردیده!!! همان طور که در نوشته‌هایش آمده: «فإنا مناصحون لك... يابن عمّ لاتقطع الرحم الأذى بينك و بيني فإنّ الناس قدغدروا بك و بأبيك من قبلك؛ ما پند دهنده تویم... ای پسر عمو! خویشاوندی بین من و خود را قطع نکن. مردم به تو مکر و حيله نمودند. همان طوری که پیش از این با پدرت چنین کردند.» سپس ادامه می‌دهد: اگر می‌دانستیم که تو برای مردم مناسب‌تر و جامع‌تری و دارای برنامه سیاسی و مالی بهتری هستی و در برخورد با دشمن از مکر و حيله بیش‌تری استفاده می‌کنی، من به دعوت تو پاسخ مثبت می‌دادم، لیکن مدت حکومت من از تو بیش‌تر بوده و تجربه و سنّ بیش‌تری دارم، پس تو حاکمیت مرا بپذیر و بعد از من خلیفه و حاکم باش!

امام مجتبیٰ علیه السلام پیش از پذیرش صلح برای معاویه نوشتند:

«... فاليوم فليتعجب المتعجب من توثبك يا معاوية على أمرٍ لست من أهله و لايفضل في الدين معروف و لأثر في الإسلام محمود و أنت ابن حزب من الأحزاب و ابن أعدى قریش لرسول الله صلوات الله عليه و لكن الله حسيبك فسترد فتعلم لمن عقبى الدار؛ امروز شگفتی از تصرف غاصبانه تو است، رهبری و (حکومت مسلمین) را که

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

هرگز صلاحیت آن را نداری، زیرا زشتی عملکرد تو در دین و سوء سابقهات در اسلام بر همگان روشن است. تو که نوجه یکی از گروه‌های جنگ احزاب (خندق) هستی و فرزند دشمن ترین فرد قریش نسبت به پیامبر خدایی، امروز خیرخواه این امت گشته‌ای! بدان حسابرس حقیقی خداست، به زودی در صحنه قیامت، عاقبت زشتت را خواهی دید و خواهی دانست، خانه جاوید از آن چه کسی است.»

معاویه بر حکومت سلطه یافت و تمام وعده‌هایش را فراموش کرد و اهداف شیطانی خویش را دنبال نمود. اولین مطلب، نابود کردن شخصیت حسن بن علی علیه السلام و رسیدن به سلطه قدرت مطلق و ایجاد یأس و ناامیدی کامل در موالیان اهل بیت علیهم السلام و به وجود آوردن جنگ روانی بزرگ‌تر از سوی دشمن و دوست علیه خاندان عصمت و طهارت و انزوای محض آنان است و بلکه بالاتر در صدد نابود ساختن اهداف پیامبر و قرآن و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

اما چگونه شخصیت امام علیه السلام را نابود کردند؟

اگر امام صلح را نمی‌پذیرفتند تا امروز همگان می‌گفتند بنی‌هاشم موجودات جنگ طلبی هستند (آنچه را که معاویه می‌خواست) ما به آنها پیشنهاد صلح دادیم ولی آنها جنگ کردند، پس همه‌اش برای حکومت دنیا است و اینکه می‌گویند ما برای سعادت بشر و هدایت آنان آمده‌ایم همه بهانه است.

ولی امام علیه السلام با پذیرفتن صلح این حربه را از دست او گرفت. فلذا گروهی از مورخان نوشته‌اند: در سال ۴۱ هـ ق در یکی از ماه‌های ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی یا جمادی‌الأولی، معاویه نامه‌ای را به عنوان قرار صلح برای حسن بن علی علیه السلام توسط عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره فرستاد. این نامه کاملاً سفید بود و فقط در بالای آن یک سطر نوشته شده بود: «أن اشترط فی هذه الصحيفة التي ختمت أسفلها ما شئت فهو لك؛ این نامه‌ای است که در رابطه با عقد صلح فرستادم و من آن را امضا کرده‌ام، هر شرطی را که شما می‌خواهید و صلاح می‌دانید در آن بنویسید، مورد قبول من است.»

و بنا بر نقلی دیگر: معاویه در پایان نامه، جهت اطمینان بیش‌تر، سوگندهای بزرگی یاد کرد و به امضای همه اعضای هیأت حاکمه خود رساند که بدین مضمون آمده است:

« و علی معاویة بن ابی سفیان بذلک عهدالله و میثاقه و ما أخذ الله علی أحد من خلقه بالوفاء و بما أعطی الله من نفسه؛ معاویة بن ابی سفیان متعهد می‌شود، به مضمون قرارداد همانند محکم ترین پیمان و میثاق که خداوند از بندگان می‌گیرد، وفادار باشد و به آن عمل کند. »

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبی‌علیه السلام

ارسال چنین نامه‌ای که شرطی و امنی ندارد و امضاء می‌کند و برای وفای به عهد سوگند یاد می‌کند فقط بدان جهت است که به مقصود خویش نرسید او می‌خواست جانشین پیامبر را جنگ طلب معرفی کند ولی به این خواسته نرسید فلذا شکست خود را در این مهم پذیرفت و دیگر برایش مهم نبود که چه شرطی را مقرر کند. اما اینکه او پیمان شکست، مگر کسی از آل ابی‌سفیان غیر از این انتظار دارد؟! او به دین کاری نداشت. فقط حکومت و خلافت را می‌خواست که به آن رسید. نقض پیمان عادی‌ترین کار برای کسانی است که از اسلام و ایمان دور هستند.

**آیا امام می‌توانست وارد جنگ بشود؟**

امام علیه السلام اگر وارد جنگ می‌شد وضعیت از دو صورت خارج نبود: پیروزی یا شکست

### وجه اول، پیروزی

حال از آن جهت که معاویه پیشنهاد صلح را ابتدائاً داده بود، امام علیه السلام در جنگ پیروز هم می‌شدند، امروز همگان چهره‌ای خشن از اسلام و رهبران آن تصویر می‌کردند. آنچه باقی می‌ماند، خصوصیت‌هایی نظیر بی‌رحمی، شقاوت، دنیاطلبی، حکومت به هر قیمتی... و این تضعیفی بود برای اسلام و مسلمین، مضافاً اینکه اصلاً امکان پیروزی وجود نداشت، به دلیل طولانی شدن معرکه صفین به مدت هجده ماه و کشته شدن حدود هفتاد هزار نفر در لیلۃ الهمیر و فقدان نیروهای ارزشمند و صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانند عمار یاسر، هاشم مرقال، ثابت بن قیس، ذوالشهادتین و... که سابقه‌ای بس درخشان داشتند و وجود هر یک، سبب امیدواری صدها تن دیگر می‌گشت که به گفته مورخان ۳۶ تن از رزمندگان غزوه بدر که آخرین ستارگان افق تابناک ایمان و عقیده از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و از مشهورترین صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می‌آمدند، در نبردهای جمل و نهروان و صفین به شهادت رسیدند. شهادت این گروه و جایگزین شدن افراد ناتوان و احياناً منافق، ضربه‌ای کوبنده بر روحیه پرتوان لشکریان عراق بود و از همه بالاتر ترور و به شهادت رسیدن مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه آن هم در حساس‌ترین زمان‌های جنگ.

همه این‌ها از یک سو و از سوی دیگر، تبلیغات پرفریب حکومت شام، تطمیع و تهدید فرماندهان، ضعف و سستی و از هم گسیختگی نظام و چینش نیروهای مسلح و شایعات بی‌اساس در میان سربازان، موجب یأس و ناامیدی حسن بن علی علیه السلام گردید و دانستند که با وضعیت موجود نمی‌توان به اهداف نظامی درستی دست یافت.



صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

ابن اثیر در کتاب الكامل فی التاریخ ج ۳ ص ۴۰۶ در بخش حوادث سال ۴۱ هجری، می‌گوید: فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برابر نیروهای مسلح خود ایستاد و فرمود:

« أَلَا أَنْ مَعَاوِيَةَ دَعَانَا لِأَمْرِ لَيْسَ فِيهِ عِزٌّ وَلَا نِصْفَةٌ، فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْمَوْتَ رَدَدْنَاهُ عَلَيْهِ وَ حَاكِمْنَاهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِظُلْمِ السُّيُوفِ وَ إِنْ أَرَدْتُمْ الْحَيَاةَ قَبْلِنَاهُ وَ أَخَذْنَا لَكُمْ الرِّضَى. فَنَادَاهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ: الْبَقِيَّةُ، الْبَقِيَّةُ؛ بِدَانِيدَ مَعَاوِيَةَ مَرَا بِهْ أَمْرِي فَرُخَوَانِدَهْ كَهْ دَرِ أَنْ نَهْ عَزَّتْ أَسْتِ وَ انصاف، حال اگر شما برای کشته شدن و مرگ شرافت‌مندانه آماده‌اید، دعوتش را رد می‌کنم و اگر دنیای خود را دوست دارید و زندگی با ذلت را ترجیح می‌دهید دعوت او را می‌پذیرم و خشنودی شما را به دست می‌آورم. در آن هنگام فریاد برآوردند: زندگی، زندگی (باقی ماندن در دنیا). »

و شیخ طبرسی رحمته الله در کتاب احتجاج، جلد ۲ ص ۱۲، آورده است که حضرت فرمودند:

« وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا، وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَ نَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنِهِ، وَ لَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَ بَلَوْتُهُمْ، وَ لَا يَصْلِحُ لِي مِنْهُمْ مَنْ كَانَ فَاسِدًا، إِنَّهُمْ لَا وِفَاءَ لَهُمْ وَ لَا ذِمَّةَ فِي قَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ إِنَّهُمْ لِمُخْتَلِفُونَ وَ يَقُولُونَ لَنَا: إِنْ قُلُوبُهُمْ مَعَنَا، وَ إِنْ سِيُوفُهُمْ لِمَشْهُورٍ عَلَيْنَا؛ سَوَ كُنْدَ بِهْ خَدَا! مِنْ حُكُومَتِ وَ خِلَافَتِ رَا تَسْلِيمِ مَعَاوِيَةَ نَكْرَدَم، جَزِ اَيْنَكِهْ يَارَانِي بَرَايَ نَبْرَدِ بَا اَوِ پيدا نكردم، چنانچه همراهانی می‌داشتم، شب و روزم را به جنگ با او می‌پرداختم و نبرد علیه او را ادامه می‌دادم تا خداوند بین من و او حکم کند، لیکن مردم کوفه را شناختم و آنان را آزمایش و تجربه کردم؛ افراد فاسد آنها اصلاح نمی‌شوند. آنان در میان خود اختلاف و چندگانگی دارند، می‌گویند: دل‌های ما با شماست، در حالی که شمشیرهایشان را بر روی ما کشیده‌اند و جهت کشتن ما آماده‌گی دارند. »

بالاخر از اینکه امام علیه السلام می‌دیدند، اگر جنگ شروع شود و ادامه یابد، منتهی به شکست نظامی لشگریان عراق خواهد شد و آن‌گاه معاویه بدین بهانه، هر کسی را که از موالیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام است خواهد کشت و یک نفر از آنان باقی نخواهد گذارد. در این زمینه فرموده است:

« إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَحْتَثَّ الْمُسْلِمُونَ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِلدِّينِ نَاعِي؛ مِنْ تَرَسِيدِمِ كَهْ رِيْشَهْ مُسْلِمَانَانِ اَزْ رُويِ زَمِينِ كُنْدَهْ شُود، خُواسْتَمِ بَرَايِ پَاسداری وَ حِفَاظَتِ اَزْ دِينِ نَگاهبانی باقی بماند. »

و بنابر نقل دیگر فرمود:

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

« فصالحت بُقياً علی شیعتنا خاصّة من القتل، فرأيت دفع هذه الحروب إلى يوم ما فإن الله كلُّ يومٍ هو في شأنٍ؛

نگهداری و حفاظت شیعه مرا ناگزیر به مصالحه نمود، پس مناسب دیدم، جنگ به روزی دیگر محول گردد. تکلیف انسان بر اساس اوامر الهی، هر روز به گونه‌ای است و باید آن را انجام داد. »

اهمیت حفظ شریعت و مسلمانان از انگیزه‌های قوی در موضع‌گیری امام علیه السلام بود. از آن جا که تشیع، همواره هسته اصلی اسلام بوده و شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام پاسداران حقیقی آن بوده‌اند، امام علیه السلام برای حفاظت این دو، دور اندیشی ویژه‌ای را به کار می‌برد که بعدها امامان معصوم ما، تاکتیک و ابتکار آن حضرت را مورد تایید صددرصد خویش قرار می‌دهند.

پس با توجه به مطالبی که گذشت، ضعف و سستی مردم کوفه و تأثیرپذیری آن‌ها در برابر جنگ‌های روانی معاویه و حکام شام موجب شد که امام حسن علیه السلام در آن موقعیت تنها بمانند و اگر می‌خواستند علیه معاویه جنگ را راه بیندازند غیر از کشته شدن نیروهای خویش به ویژه افراد متعهد، سابقه‌دار و باوفا و از هم پاشیدن شیرازه جبهه حق اثری نداشت و در آن وضعیت دشوار، بهترین اقدام، همان عقب نشینی تاکتیکی بود که آن حضرت انجام دادند و در سایه آن، نیروهای خویش را حفظ کرده و در عقد صلح و قرارداد، مطالبی را پیش بینی کردند که هر انسان منصفی آن را تحسین می‌کند.

### وجه دوم این بود که امام علیه السلام شکست می‌خورند؟

شکست در جدال و جنگ به دوشکل است.

۱. وارد جنگ می‌شوید، مبارزه می‌کنید ولی شکست می‌خورید. این وجه از شکست عزّتمندانه و نزد عقلاء و شرع مقدس ممدوح است.

۲. شکل دوم شکست این است که شما قبل از وارد شدن به جنگ می‌دانید که شکست می‌خورید و این نوع از باب خودکشی، از بین بردن منابع مالی و انسانی و نابود کردن آرمانهای الهی است. این نزد همگان مذموم است. متهم شدن به بی‌کفایتی و بی‌درایتی که رهبران آسمانی ما، از آن دورند و بسیار دورند.

با توجه به آنچه که گفتیم وضع امام علیه السلام از باب شکست دوم بود که امام از آن اجتناب داشتند. اما این موضوع در جریان جنگ یزید با لشکر امام حسین علیه السلام متفاوت است. وضعیت به گونه‌ای بر امام تحمیل شد که حضرت برای دفاع از خود و یاران و حریم خاندان خود، چاره‌ای جز جنگ در کربلا نداشتند.

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

ممکن است عده‌ای بگویند ولو چنین وضعیتی باشد، امام در جنگ شرکت می‌کردند و شکست می‌خوردند عیبی نداشت. اما حرف این است که تبعات این شکست برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام و مسلمین ننگ بود به این تحلیل که در سال فتح مکه وقتی رهبران قبایل قریش متواری شدند عده‌ای نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان وساطت کردند.

لحظه‌های پراضطراب و تاریخی آن روز برای آنان به کندی گذشت و انتظار به پایان رسید و صدای روح‌افزای فاتح مکه در فضا طنین انداز شد و با همان جمله‌ای که بیست سال پیش دعوت آسمانی خود را با آن آغاز کرده بود، سخن را آغاز کرده و فرمودند:

« لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ؛ معبودی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد وعده‌اش راست درآمد و بنده‌اش را نصرت و یاری داد و احزاب را به تنهایی منهزم ساخت... »

آن‌گاه برای آنکه خیال قرشیان را از هرگونه انتقامی که فکر می‌کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها بگیرند آزاد سازند و دلشان را آرام کنند آنها را مخاطب خود ساخته و فرمودند:

« مَاذَا تَقُولُونَ وَمَاذَا تَتَّظُنُونَ؟ در (باره ی من) چه می‌گویید و چه فکری می‌کنید؟ »

و با این دو جمله کوتاه می‌خواستند نظریه‌ی آنها را نسبت به خود و رفتار خود با آنها بفهمند.

قرشیان که سخت تحت تاثیر قدرت و شوکت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته بودند، با زبانی تضرع آمیز و پوزش طلبانه گفتند:

« نَقُولُ خَيْرًا وَنَظَنُّ خَيْرًا، أَخُ كَرِيمٌ وَابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ وَقَدْ قَدَرْتُ؛ ما جز خیر و خوبی درباره‌ی تو چیزی نمی‌گوییم و جز خیر و نیکی گمانی به تو نمی‌بریم! تو برادری مهربان و کریم هستی و برادرزاده (و فامیل) بزرگوار مایی که اکنون همه‌گونه قدرتی هم داری! »

دقت در همین چند جمله کوتاه کمال اضطراب و نگرانی آنها را به خوبی روشن می‌سازد و ضمناً با تعبیر بسیار کوتاه و جالبی با اقرار به پذیرفتن حاکمیت آن بزرگوار از رفتار گذشته‌ی خود پوزش‌خواهی کرده و انتظار گذشت و عفو خود را از آن حضرت درخواست نمودند. رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز با ذکر چند جمله نگرانی‌شان را برطرف کردند و فرمان عمومی آنها را صادر فرمودند و بدانها گفتند:

صلح، نیرنگ معاویه علیه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

« فَأَيُّ أَقْوَلُ لَكُمْ مَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ: لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ من همانی را به شما می‌گویم که برادرم یوسف (هنگامی که برادران او را شناختند) گفت: امروز ملامتی بر شما نیست خدایتان بیامزد که او مهربان‌ترین مهربانان است. »

و سپس افزودند:

براستی که شما بد مردمانی بودید که پیغمبر خود را تکذیب کردید و او را از شهر و دیار خود آواره ساختید و به این راضی نشدید تا آنجا که در بلاد دیگر هم به جنگ من آمدید.

این سخنان شاید برخی دلها را مضطرب ساخت که نباشد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دوباره به یاد آن همه آزارها و شکنجه‌ها افتاده و بخواهد تلافی کند. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای رفع این نگرانی هم بلادرنگ دنبال سخنان بالا فرمودند:

« فَادْهَبُوا فَانْتُمُ الطُّلُقَاءُ؛ بروید که همه‌تان آزادید! »

در تاریخ و روایت آمده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را فرمودند، مردم همانند مردگانی که از گورها سر بیرون آورده و آزاد شده‌اند از مسجدالحرام بیرون دویدند و همین بزرگواری و گذشت شگفت انگیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سبب شد تا بیشتر آنان به دین اسلام در آیند و این آیین مقدس را بپذیرند. عبارت " أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ " به سان مَهر ننگی بود که خداوند بر پیشانی این خانواده یعنی ابوسفیان زد و در واقعه کربلا امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در موارد بسیار متعددی از این کلید واژه برای معرفی یزید و معاویه استفاده کردند و گذشته آنان را همواره یاد آوری می‌کردند. حال اگر حضرت امام حسن علیه السلام وارد جنگی می‌شدند که می‌دانستند جز شکست صورت دیگری وجود ندارد، در این هنگام امام علیه السلام را تسلیم معاویه می‌کردند یا به دست اهل شام و یا به دست خودفروختگان از لشکر خود امام علیه السلام.

آن‌گاه معاویه هرگز امام را نمی‌کشت، زندان نمی‌کرد، به نقاط بد آب و هوا تبعید نمی‌کرد، بلکه با جاه و جلال امام علیه السلام را روانه مدینه می‌کرد. با این شیوه دو مقصود به دست می‌آمد ۱. موجه شدن وجهه بنی امیه ۲. او نیز در مقابل کلام پیامبر (فَادْهَبُوا فَانْتُمُ الطُّلُقَاءُ) چنین گفتاری را برای بنی‌هاشم به کار می‌برد و انتقام خودشان را از پیامبر می‌گرفتند. اما این فرصت را امام علیه السلام از او گرفتند. از این جهت است که صلح امام حسن علیه السلام عزت اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمین را حفظ کرد، گرچه به حسب ظاهر خلافت به بنی امیه رسید.